



جنبش دانشجویی و انتخابات نهم و دهم ریاست جمهوری در گفت‌وگو با سجاد صفر هرندی

فضای طبقاتی دانشگاه‌ها عوض شده است

انتخابات نهم و دهم ریاست جمهوری از جمله مقاطعی است که تاریخ جنبش دانشجویی در ایران، کمتر به خود دیده است و حتی مشخص نیست که آیا شبیه این مقاطع طی سال‌های آینده تکرار خواهد شد یا خیر؟ از همین رو در گفت‌وگو با سجاد صفر هرندی مسئول بسیج دانشجویی دانشگاه تهران که هر دوی این مقاطع را از نزدیک و در دانشگاه تهران مشاهده کرده است، به بحث گذاشتیم و طی آن خاطرات شنیدنی از این ۲ انتخابات را بر ایمان روایت کرد، بخصوص وی با وزیر ارشاد دولت نهم در وقوع برخی از این اتفاقات بی‌تأثیر نبوده است. صفر هرندی ورودی سال ۸۱ رشته جامعه‌شناسی دانشگاه تهران است که در حال حاضر نیز در مقطع دکتری همین رشته در دانشگاه تهران به ادامه تحصیل مشغول است. وی در سال ۸۶ - ۱۳۸۵ مسئول واحد سیاسی بسیج دانشجویی دانشگاه تهران و ۸۶ - ۸۷ نیز مسئول بسیج دانشجویی این دانشگاه بوده است.

نسبت فضای دانشگاه و دولت نهم (۸۸-۸۴) را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اگر بخواهیم ۲ پال برای پیروزی آقای احمدی‌نژاد در سال ۸۴ تصور کنیم عملاً یک بال آن دانشجویان بودند. ایشان هیچ حمایت سازمانی و تشکیلاتی نداشت و عمده کاری که برای ایشان شد کارهای دانشجویان اصولگرا بود که به نظر موفق‌ترین کارها نیز همان بود. بخش اعظمی از بچه‌های بسیج دانشجویی بدون آنکه بخواهند حمایت سازمانی و دستوری انجام دهند و همچنین بچه‌های جامعه اسلامی دانشجویان از دکتر احمدی‌نژاد حمایت کردند و علاوه بر این‌ها طلاب و... نیز نقش مهمی در این میان ایفا کردند. این رابطه کم و بیش در سال‌های بعد از ۸۴ هم وجود داشت و در برهه‌هایی همچون حضور ایشان در دانشگاه‌ها، در موضوعی مثل موسویان، دانشگاه آزاد و... بدنه دانشجویان مسلمان همواره از پشتیبانان اصلی و اثرگذار حمایت از دولت ایشان بودند و این فضا کم و بیش تا سال ۸۸ ادامه داشت تا اینکه فضای انتخاباتی سال ۸۸ بعد از تعطیلات نوروزی شروع شد. تا قبل از آن هم البته فعالیت‌هایی انجام می‌شد، جریان مقابل از پائیز ۸۷ در دانشگاه‌ها فعالیت داشت و در دانشگاه تهران روز ۱۶ آذر ۸۷ که دانشجویان بسیجی تجمع کردند، یک عده کمی در دانشکده فنی که حدوداً ۵۰ - ۶۰ نفر می‌شدند آمدند و تابلویی در دستشان بود که روی آن «ستاد ۸۸» نوشته شده بود. اما در مجموع از تعطیلات عید بود که صحنه انتخابات مشخص تر شد و بچه‌ها بیشتر فهمیدند در کدام عرصه باید بایند البته یک نکته‌ای را اتکازش نباید کرد و آن هم اینکه جریان دانشجویی اصولگرا با ورود موسوی بخصوص در آن مقطع اولیه، یک ابهاماتی داشت. به این معنا که برای بعضی‌ها این سؤال پیش آمده بود که آیا می‌شود گفت که موسوی یک گزینه بهتر از احمدی‌نژاد است؟ یعنی ویژگی‌های مثبت احمدی‌نژاد را دارد ولی علاوه بر آن یک سری برتری‌هایی هم دارد، مثل اینکه موسوی هم به امام منتسب است و بالاخره کسانی که وی را بیشتر می‌شناختند می‌دانستند که موسوی به شدت با هاشمی مزب بندی داشت و حتی در همان اوایل که آمد حرف‌هایی که می‌زد یکی از نشانه‌ها احمدی‌نژاد بود و یکی به هاشمی و خاتمی. اما با گذشت زمان و نزدیک شدن احزابی مثل مشارکت و مجاهدین انقلاب و همچنین افرادی مثل هاشمی و... به او باعث شد که این برداشت منتفی شود. استنباط من این است که آنها خودشان هم حساب کرده بودند روی این قضیه، یعنی موسوی می‌خواست بخش مهم و فعال بنده حامی احمدی‌نژاد را مقدری متزلزل کند و معلوم بود کاملاً روی این مسائل حساب کردند، کما اینکه موسوی در جلساتی نیز که به

شهرستانها می‌رفت، چند جا که علیه بسیج شعار داده بودند، می‌گفت: «من خودم بسیجی هستم و وقتی شما به بسیج توهین می‌کنید احساس می‌کنم به خودم توهین شده». اما از طرف دیگر وی بالاخره می‌دانست که به رأی اصلاح‌طلبان و تندروها هم نیاز دارد لذا طی دیدارهایی که در عید با مشارکت و مجاهدین انقلاب داشت به آنها گفته بود: «ما ۹۰ درصد مواضعمان با هم یکی است ولی لازم نیست باهم عکس‌دوغره بگیریم» و منظورش هم این بود که شما برای من کار نکنید ولی به من تجسید. اما معتمد وی هرچقدر جلو رفت، متوجه شد که از سوی قاطبه اصولگرایان و مذهبی‌ها جواب مثبتی نگرفته لذا بیشتر به آنها متماثل شد و بعد هم که تا انتهای مسیر را با آنها رفت. لذا میرحسین از یک مرحله‌ای به بعد غرق در توهیم شد، آنهایی که او را می‌شناختند خیلی بر این قضیه تأکید می‌کنند، بالاخره وی حدود ۲۰ سال بود که در فضا نبود و یک سری مسائلی را وقتی دید نتوانست هضم کند، مثلاً می‌گفتند به شهرستانها که می‌رفت و از او استقبال می‌شد، خیلی به نظرش می‌آمد و هنگامی که در این باره صحبت می‌کرد بطور غیرطبیعی مشغول وصف استقبال هوادارانش در شهرستانها می‌شده است. همچنین واقعیت دیگری نیز وجود دارد و آن هم اینکه ستاد شخصی موسوی از همه جهات ضعیف بود. یعنی اگر موسوی به اتکای همان حلقه اطراف خودش مثل فاتح و بهشتی می‌خواست پیش برود چه بسا همین ۱۳ میلیون رأی را هم نداشت. یکی از وبلاگ‌نویس‌های مشهور حامی خاتمی که البته بعداً از موسوی هم حمایت کرد، در روزهای اول بعد از عید، انتقادات تندی به فاتح و... کرد مبنی بر اینکه اینها نمی‌توانند آدم جذب بکنند و حتی اگر بخواهیم کمکشان هم کنیم طوری برخورد می‌کنند انگار یک چیزی طلبکارند!

در انتخابات ۸۸ کاندیدای اصلاح‌طلبان موسوی و کروبی بودند که به طور طبیعی از همان ابتدا آرای موسوی با کروبی قابل قیاس نبود و می‌توان گفت آنها با یک کاندیدای قوی به صحنه آمدند. اما در انتخابات سال ۸۴ اینطور نبود. فارغ از مهرعلیزاده، کروبی و هاشمی و معین آرای نزدیک به هم آوردند و تکرر در میان کاندیداهای اصلاحات روشن بود. آیا در آن برهه در دانشگاه نیز این تکرر خود را نشان می‌داد؟

فضای دور اول انتخابات ۸۴ فضای خاصی بود، از این جهت که فضا به طور نسبی داغ هم شده بود ولی نه به اندازه ۸۸. در آن سال چند تا نکته وجود داشت. یکی اینکه دفتر تحکیم طیف علامه که آن موقع هم به مراتب نفوذش در دانشگاه از الان بیشتر بود، رسماً گفت‌وگوهایش تحریم بود. یعنی رسماً بحثش این بود که ما

در انتخابات شرکت نمی‌کنیم، انجمن‌های میانه‌روتر هم طرفدار معین بودند لذا دور اول در انتخابات سال ۸۴ بسیاری هم که در ستاد آقای هاشمی بودند بیشتر به زور پول رفته بودند و من حتی از دو طرف می‌شناسم کسانی را که به خاطر مسائل مالی و احتیاجاتی که داشتند برای آقای هاشمی کار می‌کردند ولی فضای غالب دانشگاه سه ضلعی تحریم، معین و احمدی‌نژاد بود.

قالبیاف چطور؟

خیر، در فضای دانشگاهی قالبیاف در دیهشت ماه مطرح شد اما هیچ‌گاه در دانشجویان پایگاه جدی نداشت.

به دانشگاه تهران هم آمد؟

انجمن اسلامی دعوتش کرد و خیلی هم جلسه سنگینی برایش درست کردند. اما جمعیت حاضر در همان برنامه نیز با جمعیتی که برای احمدی‌نژاد به تالار چمران آمدند قابل مقایسه نبود. چون با حضور قالبیاف شاید ۱۰ درصد صندلی‌های تالار چمران خالی بود اما وقتی احمدی‌نژاد آمد، در تالار به علت ازدحام جمعیت در سراسر سالن بسته شد و عده‌ای هم روی سن نشستند.

فضای جلسه چطور بود؟

بسیار سنگین. حنیف مزروعی (از عناصر ضد انقلاب در حال حاضر) به عنوان وبلاگ‌نویس آمد و خطاب به قالبیاف گفت نیروهای تو در نیروی انتظامی مرا زده‌اند! خلاصه خیلی اذیتش کردند. قالبیاف ابتدا خیلی خوشحال آمده بود و احساسش این بود که می‌تواند پارگری هم بکند، ولی خیلی اذیتش کردند. در قسمتی از جلسه یکی از بچه‌های انجمن گفت آقای قالبیاف بالاخره یک کلمه‌ای جواب بدهید، اصولگرایید یا اصلاح‌طلب و قالبیاف نیز پس از کلی اصرار و انکار، آخرش گفت اصولگرا.

فعالیت‌های دیگر آن برهه در دانشگاه چطور بود؟

بسیج ۳ روز مانده به انتخابات ۸۴ در ۷-۸ دانشکده دانشگاه تهران انتخابات نمادین برگزار کرد که در بعضی دانشکده‌ها معین اول بود و در بعضی‌ها احمدی‌نژاد. مثلاً در دانشکده علوم اجتماعی معین اول بود. در هنرهای زیبا هم معین اول بود. اما در فنی احمدی‌نژاد اول بود. یعنی در همه جا یکی اول بود، دیگری دوم. کما اینکه در نتایج صندوق‌های کوی هم معین اول بود و احمدی‌نژاد دوم. به هر حال پایگاه آنها دانشگاه بود و در دور دوم هم این پایگاه در همان یک هفته، با اینکه فضا، فضای انتخابات بود متماثل به هاشمی شد اما در انتخابات سال ۸۸ نوع بسیج و سازماندهی که توانستند بکنند موفق تر بود. یعنی از دو سه ماه قبل از انتخابات فضایی ایجاد و بخصوص با ژست‌های تبلیغاتی یک ماه آخر تقویت شد که بیشتر توانستند به چشم بیایند، هرچند به لحاظ حضور

قالبیاف ابتدا خیلی خوشحال آمده بود و احساسش این بود که می‌تواند پارگری هم بکند، ولی خیلی اذیتش کردند. در قسمتی از جلسه یکی از بچه‌های انجمن گفت آقای قالبیاف بالاخره یک کلمه‌ای جواب بدهید، اصولگرایید یا اصلاح‌طلب و قالبیاف نیز پس از کلی اصرار و انکار، آخرش گفت اصولگرا

جنبش دانشجویی

از شهری زندگی و فریب زندگی تا انقلاب اسلامی





نیروها و هواداران در بعضی تجمعات و مناظرها مساوی بودیم و حتی در مناظرهای که خود من در دانشکده علوم با ایمان ملکا داشتم شاید تعداد ما بیشتر هم بود اما به نظر من انتخابات ۸۸ نسبت به ۴۴ بهتر توانسته بودند بسیج نیرو کنند.

علت این امر چیست؟ چرا آنها پایگاه اجتماعی‌شان حتی اگر با فاصله ۷ یا ۱۱ میلیون هم از رقیب کمتر باشد، در فضای دانشگاه با مساوی یا حتی بیشتر به چشم می‌آیند؟

چند نکته من به ذهنم می‌رسد، یکی ماهیت خود دانشگاه است به عنوان نهاد تجدد در ایران، یعنی پروژه تاریخی دانشگاه، مدرن‌سازی است. از همان ابتدا که رضاشاه دانشگاه را تأسیس کرد همین بوده تا الان. دانشگاه علم مدرن تولید و ترویج می‌کند و اصلاً ذهنیت مدرن می‌سازد. البته در ایران تولید که نمی‌کند بیشتر ترویج و مونتاژ می‌کند. حتی در سال‌های با نشاط و اوج جوانی انقلاب، باز هم انقلاب با دانشگاه مشکل داشته است، یعنی همان اول انقلاب هم که همه تحت تأثیر شخصیت امام بودند باز هم در دانشگاه زور مسلمین با ضد انقلاب یکی بوده و چه بسا آنها کمی هم قوی تر بودند که اگر اینطور نبود اصلاً نیاز نبود انقلاب فرهنگی صورت بگیرد و در این نمی‌شود شک کرد که انقلاب فرهنگی در اصل قضیه توانست تغییری ایجاد کند، کارهای شده، درس‌هایی اضافه شد ولی اصل دانشگاه همان دانشگاه مانده است. نهاد دانشگاه ذاتاً اینطور است و احمدی‌نژاد به عنوان نماینده فکر اصولی و آرمانی انقلاب، طبیعی است که در دانشگاه پایگاهش پایگاه غالب نباشد چون ما در دانشگاه یک گفتمان متفاوت با جامعه داریم، لذا بچه‌های حزب الهی که با فضای غالب دانشگاه درگیرند، می‌شوند پایگاه احمدی‌نژاد، ولی آن شیب غالب دانشگاه این طور نیست. دانشگاه یک شیئی دارد که وقتی یک نفر در آن قرار می‌گیرد، بطور طبیعی در جهت آن شیب سُر می‌خورد، اگر کسی بتواند سر جایش بایستد و یا خلافتش برود باید خیلی تلاش کند. کما اینکه خیلی آدم‌ها خودشان را می‌سازند به جریان‌ها و دانشگاه، نکته دیگر در مورد دانشگاه این است که ترکیب طبقاتی دانشگاه به شدت در حال تغییر است، یعنی در دانشگاه بطور قابل توجهی بچه‌های مرفه‌تر وارد می‌شوند و شاید یک دلشلیش همین کلاس تک‌نورها و مدارس خاص باشند. من از سال ۸۱ که وارد دانشگاه شدم این را به وضوح دیدم. مثلاً اینکه الان دانشجویان با ماشین به دانشگاه بیاید مسئله عجیبی نیست ولی آن موقع عجیب بود، روشن است که باز هم وقتی ترکیب طبقاتی دانشگاه این گونه باشد، احمدی‌نژادی که پایگاه اصلی‌اش طبقات پائین و مستضعفین هستند، فضای دانشگاه را خیلی همراه خود نمی‌بیند.

۱۱- فارغ از بحث طبقاتی، ماهیت و محتوای دروسی که به دانشجوین علوم انسانی ارائه می‌شود، قطعاً مؤید حرف شماست، یعنی در رشته‌هایی مثل جامعه‌شناسی، فلسفه، علوم سیاسی و... که به جای اسلام از اندیشه‌های مارکس و هگل و... حرف زده می‌شود طبیعتاً خروجی‌اش هم مشخص است، اما در رشته‌های مهندسی و پزشکی چطور؟

اتفاقاً آنها هم اینطور هستند. کل علوم مدرن و کل علوم دانشگاه، یک منش خاصی از خود به جای می‌گذارد. همین رشته‌های فنی، همین بتون و سیمان، اینهایی که به دانشجویان فنی آموزش می‌دهند بدون اینکه رسماً بگویند، در لابه‌لای دروس یک چیزهای دیگری هم به طرف انتقال می‌دهند. یک تصویر خاصی از جهان و انسان لابه‌لای همین دروس به ظاهر بیطرف فنی و پزشکی مستتر است. مثلاً یکی از چیزهایی که منتقل می‌کنند این است که توسعه از همه چیز مهم‌تر است، همه چیز معطوف به توسعه است، یعنی همه چیز باید با همین عقلانیت ابزاری غربی همونو باشد. در واقع کل ستون فقرات مدرنیته همین است، یک منشی دانشگاه می‌دهد به آدم‌ها که انقلاب اسلامی با مفهوم درستی‌ش وارد می‌کند لذا این علوم فنی و طبیعی و پزشکی جهان مدرن، از علوم انسانی جدا نیست. یعنی اینطور نیست که بتوانید مرزی در بین آنها بگذارید و بگویید اینها علوم فنی است و فرهنگ غرب را در خود ندارد، بلکه با هم آمیخته است. اصلاً علوم

طبیعی مدرن در یک جهان بینی و تلقی فرهنگی خاصی شکل می‌گیرد. در مرتبه بعدی همان تلقی و جهان بینی است که به علوم انسانی شکل می‌دهد. البته مسئله بعدی هم به نوعی سطح تحلیل جامعه‌شناسی یا روانشناسی اجتماعی دارد و آن هم جو و فضای کلی دانشگاه‌هاست. به این دلایل که گفتیم احمدی‌نژاد در دانشگاه دافعه دارد، هم به لحاظ طبقاتی و هم به لحاظ فرهنگی - تاریخی، یک چیز سوم هم اضافه می‌شود و آن هم اینکه در بعضی لایه‌های دانشگاه، ضد احمدی‌نژاد بودن تبدیل به یک هنجار می‌شود. از بس گفته شد نخبگان مقابل احمدی‌نژادند، بعضی برای اینکه بگویند ما هم نخبه هستیم، می‌گفتند احمدی نژاد بد است! خیلی از وقت‌ها مسائل اینگونه شکل می‌گیرد. در سطح دانشگاه هم، همه آدم‌ها لزوماً خیلی عمیق نیستند و نکته آخر هم برخی خصوصیات شخص آقای احمدی‌نژاد است. مثلاً ادبیات ایشان بیشتر مردمی است.

۱۲- فضای اردیبهشت و خرداد ماه ۸۸ چطور بود؟

از اردیبهشت جلسات بچه‌ها در دانشگاه شروع شد و در دانشگاه تهران ۴-۳ تا مناظره گردی داشتیم. یک مقطعی که من احساس می‌کنم خیلی حساس است و باید روی آن دقت کرد، آن مقطع ۵-۶ روز اول خرداد است که رسماً تبلیغات شروع شد، اگر یادتان باشد در فضای عمومی جامعه، آنها از قبل آماده بودند و یک باره آدم‌های خود را پمپاژ کردند در کف خیابان و بخصوص آن نمادهایشان رو شد که یک فضای روانی خیلی سنگینی درست کرد اما بعد که بچه‌ها ریختند در خیابان، این‌ها شکل کار جمع شد. یعنی اگر به واقع این تصمیم گرفته شد که بچه‌های حزب الهی بیروند در خیابان و فضا را از آن حالت یک طرفه آنها در بیآورند، کار بسیار سخت می‌شد. لذا مناظره‌های خیابانی که بچه‌ها یا آنها در حضور مردم انجام می‌دادند خیلی مهم بود.

۱۳- خاطره خاصی هم از آن برهه دارید؟

بله. یک نفر در میدان ولی عصر (عج) با من صحبت می‌کرد و مرا نمی‌شناخت و مدعی بود که پسر وزیر ارشاد به نام سجاد صفار هرندی در دانشگاه پلی تکنیک به من لگد زد!... تا این را تعریف کرد بچه‌ها کلی خندیدند. بعد در همان جمع ۵-۴ نفری که ما آنجا بودیم، یکی از بچه‌ها به او گفت: «اگر بگویم یکی از ما ۴ نفر سجاد صفار است، نظرت چیست؟» طرف چهره‌اش بلافاصله تغییر کرد و گفت: «باور کنید قیافه‌اش یادم نیست!» اما یک نکته بسیار مهم در همین مناظره‌های خیابانی وجود داشت و آن هم اینکه وقتی با بچه‌ها به میدان بهارستان یا مثلاً خراسان می‌رفتیم کاملاً تفاوت فضا را در مردم حس می‌کردیم. یعنی در جاهایی مثل میدان ولی عصر واقعاً شاید آنها بیشتر بودند و ما خیلی به سوالات مختلفی باید جواب می‌دادیم اما در نقاط مرکزی‌تر و جنوبی‌تر تهران برعکس. همراهی مردم را با خودمان به صورت پر رنگ می‌دیدیم و حتی در میدان خراسان بود که از قضا تعدادی از بچه‌های انجمن اسلامی دانشگاه تهران هم آمده بودند تا مردم را متقاعد کنند به موسوی رأی بدهند اما فضای سنگینی علیه‌شان در بین مردم بود و مردم اقبالی بهشان نشان نمی‌دادند و بعد از مناظره هم که فضا بیشتر به ضرر آنها شده بود و بسیاری از افرادی را می‌دیدیم که علی‌رغم چهره و ظاهرشان از دکتر احمدی‌نژاد حمایت می‌کردند. اما در مجموع بحث‌های خیابانی اغلب حالت اقتاعی نداشت و بیشتر معطوف به روکم کنی بودا ولی بعضی موارد احساس می‌کردم حداقل در خود طرف اگر نه، در چهار نفر که بحث‌های دوطرف را می‌شنیدند، اثر مثبت اقتاعی هم داشت.

۱۴- در برخی مناظره‌های دانشجویی‌تان، هواداران موسوی در میان شعارهایشان توهین می‌کردند. مثلاً علیه پدر شما شعار می‌دادند. آن لحظه چه احساسی داشتید؟

چون دقیقاً می‌دانستم این کار را می‌کنند، منتظرش بودم و برایم طبیعی بود. برای همین هم نه عصبی می‌شدم نه جا می‌خوردم.

۱۵- با توجه به حضور ۷ ساله‌تان در دانشگاه تهران، پیش‌بینی شما از فتنه بعد از انتخابات و نسبت آن با دانشگاه چطور بود؟ از مهرماه ۸۸ چه تصویری داشتید؟
به نظر من فضای فتنه در دانشگاه، آنطور که پیش‌بینی می‌کردیم فعال نشد و این برای خود من خیلی عجیب بود.

شاید یکی از علت‌هایش این بود که آنها در هر صورت ۱۳ میلیون رأی آورده بودند و جریان مقابل ۲۵ میلیون و این موضوع در میان دانشجویان بخصوص ورودی‌های سال ۸۸ نیز خود را نشان داد. گویا نوزاد رأی‌دهندگان اقلیت و اکثریت در رأی به موسوی و احمدی‌نژاد در میان ورودی‌های دانشگاه نیز دیده می‌شد. این حرف درستی است و چه بسا اینکه در تابستان که دانشگاه تعطیل شد و تعداد زیادی از دانشجویان به شهرستان‌های خودشان رفتند، برکت زیادی داشت و از نزدیک دیدند که فضای غالب شهرستان‌ها با تهران و بخصوص دانشگاه متفاوت است و ایده تقلب در ذهن آنها بسیار ضعیف شد. نکته بعد هم اینکه اغلب طیف معترض به نتیجه انتخابات خودشان هم می‌دانستند که چندان اهل هزینه دادن نیستند. بدا به حال موسوی که فکر کرد این نیروها نیروهای انقلابی‌اند که مثل نیروهای ۱۵ خرداد و ۱۷ شهریور می‌آیند برایش خون می‌دهند. یعنی همه حیثیت و همه زندگی‌اش را قمار کرد سر کسانی که اگر اینها آب برتقالشان دیر شود حاضر به ادامه مسیر نیستند. تعدادی‌شان هم که اهل هزینه بودند طرفدار موسوی نبوده‌اند طرفدار رجوی بودند که روز عاشورا آمدند و آن فضاقت را به بار آوردند.

۱۶- یکی از موانع اصلی خرابکاران در تهران در روز عاشورا، دانشجویان دانشگاه تهران بودند که در برابر آنها ایستادند. شما هم آنجا حضور داشتید؟

بله. روز عاشورا خیلی حیرت‌انگیز بود، خیلی ضربه شدیدی داشت، به لحاظ روحی خود ما را خیلی آذیت کرد، چون واقعاً ما فکر می‌کردیم همه چیز تمام شده است. روز عاشورا ما در مسجد دانشگاه تهران جهت عزاداری حضور داشتیم که احساس کردیم سر و صداهایی می‌آید، وقتی آمدیم بیرون، دیدیم شعارهای تند می‌دهند، وقتی شعارهایشان را شنیدیم حالمون خیلی بد شد، خیلی عصبی رفتیم بیرون، البته خیلی یکبار هم چه نبودند، مثلاً ۱۰۰ نفری طرف ایستاده بودند و ۶۰-۵۰ نفری طرف دیگر ایستاده بودند. جمعیتشان در مناطق مختلف تهران پراکنده بود و ظاهراً سر جمع ۱۰۰ هزار نفر می‌شدند. در میان بچه‌های مسجد اختلاف بود که جمعیت را به راه‌بازیدمان بیرون یا نه، مسئولین نهاد رهبری می‌گفتند این کار را نکنیم، تا اینکه در نهایت حاج سعید حدادیان پشت بلندگو اعلام کرد امسال عاشورای ما فرق دارد و الان باید به خیابان برویم و یزیدیان را فراری دهیم. بعد از آن جمعیتی که حدود ۱۰ هزار نفر بودند از مسجد دانشگاه خارج شدند، جمعیت دو شعبه شدند، یک شعبه رفتند سمت میدان فلسطین، یک شعبه هم رفتند سمت خیابان انقلاب و ولیعصر (عج) و نهایتاً همین جمعیت عزاداران مسجد دانشگاه تهران منافقین را از کف خیابان‌ها جارو کرد. یکی از صحنه‌های زیبایی که در خاطرم مانده وقتی است که جمعیت مسجد دانشگاه در تقاطع ولی عصر و انقلاب با تعدادی حدود ۳۰۰-۴۰۰ نفر از اغتشاشگران برخورد کرد. جمعیت عظیم چند هزار نفری بدون هیچ وسیله و سلاحی فقط به سمت آنها شروع به دویدن کرد! هیچگاه صحنه خنده‌دار متفرق شدن با عجله آنها را فراموش نمی‌کنم؛ جالب این است که در جمعیت ما تعداد معتابیهی زنان بچه به بلغ و حتی خانمها و آقایان سالخورده هم وجود داشت. من دائم فکر می‌کردم که اگر خدای ناکرده جایی درگیری مستقیم پیش بیاید چه می‌شود؟ ولی اصلاً کار به درگیری جدی نمی‌کشید. آنها کافی بود این جمعیت را ببینند تا سریع فرار کنند. البته در حین فرار، سنگ می‌زدند و کلی هم سر مردم و دانشجویان را شکستند، ولی در نهایت فرار می‌کردند. من بعداً از مقامات مسئول انتظامی و امنیتی شنیدم اگر آن روز حضور هیأت دانشگاه تهران در سطح شهر نبود و پاکسازی منطقه انقلاب، ولیعصر، حافظ، کریم خان و... صورت نمی‌گرفت، کار در مرکز شهر به سادگی جمع نمی‌شد.

۱۷- در پایان اگر سخن خاصی دارید بفرمایید.

فکر می‌کنم در این فتنه به طور خاص بچه‌های حزب‌اللهی به ویژه فعالان دانشجویی حزب‌اللهی، یک درجه بالا آمدند، یعنی به طور محسوسی برای همه یک «آموزش ضمن خدمت» خیلی خوبی بود و بچه‌ها طی این مدت بسیار پخته شدند. این در کنار تمامی صدمات و لطامات فتنه، دستاورد بسیار ارزنده‌ای بود.

فصل سوم از دفاع مقدس تا سوم تیر